

باد سحری سپیده دم خیزان است

وزمیغ سیه چشمه خون ریزان است

تا باد مگر زمیغ بردارد چنگ

مسمط هفتم از دیوان اشعار منوچهری

منابع:

- منوچهری دامغانی و موسیقی شادروان حسینعلی ملاح

- سخن و سخنوران - مرحوم فروزانفر

- با کاروان حله - دکتر عبدالحسین زرین کوب

### جلوه هایی از سخنوری منوچهری

احمد امیری خراسانی

ابوانجم احمد بن قورص بن احمد منوچهری دامغانی از بزرگان شعرای خوش قریحه و شیرین زبان فارسی است.

که تولدش نامعلوم ولی وفاتش را که در جوانی اتفاق افتاده است، به سال ۴۳۲ هـ (۱) نوشته اند. منوچهری را شاعر طبیعت گفته اند که توصیفات و تشبیهات او ساده و محسوس است و چون او از شعرایی است که بیشتر از همه تحت تأثیر ادبیات عرب رفته، لذا این اثر در کلمات او بیشتر ظاهر و هویداست، مهارت در تشبیه، ذوق فراوان، قدرت توصیف، ظرافت طبع، همراه با مسمط سرایی، شادزیستی و وصف شراب و عشق و زندگی و ذکر انواع اصطلاحات، او را در بین شاعران دیگر، جایگاه ویژه ای داده است.

ذهن و قواد و درک بسیار او باعث شد که در عتفوان جوانی به آموختن عربی و حفظ اشعار عربی روی آورد. «منوچهری از نمایان شعرای این دوره (غزنویان) آشنایی و انس کاملی با ادبیات عرب داشت و غالباً» دو اوین شعرای آن قوم را مطالعه می کرد و به گفته خود «بسی دیوان شعر تازیان» از برداشت. به همین جهت می بینیم که تحت تأثیر ادبی اشعار عرب قرار گرفته است. این تأثیر که ما آن را آشکارا در اشعار منوچهری ملاحظه می کنیم، بیشتر جنبه لفظی دارد.» (۲)

تأثیر پذیری منوچهری از شعر و شاعران عرب، بیشتر محصول محیط روزگار او بوده است زیرا محیط دربار غزنین، محل رواج عربی بود، و خراسان آن روز آغوش به روی ادبیات عرب گشوده بود، وزیران و امرای زمان او با عربی آشنا بودند و

شاعران معاصر او از مایه های ادب بهره ور بودند بطوریکه به تازی به نظم و نثر می پرداختند.

«اسامی بسیاری از شعرای عرب مانند ابوانواس، جریر، بشار، ابن مقبل، متنبی، ابوتمام، قیس، طحوی ابوالشیص و کلمات و ترکیبات فراوانی از گفتار آنان مانند رفیع الشان و صادق الظن و ذوالطول و المّن و حتی ترجمه صریح اشعار و نقل بعض از مضامین و امثال عرب در اشعار او آمده است و اما تاثیر معنوی ادبیات عرب را نیز از خلال اشعار او کم و بیش می توانیم احساس نماییم.» (۳)

اگر در شعر شاعران سبک خراسانی ملاحظه شود، در می یابیم که در سبک خراسانی بیشتر بر پایه مدایح شکل گرفته است، سرمشق بیشتر آنان، شاعران عرب بوده اند و شعرای فارسی زبان سعی کرده اند که تا چهره ای از شاعران عرب و مضامین شعری آنها را تصویر کنند و همانگونه که گفته شد، محیط آن روز و تأیید حاکمان فرهنگدوست آن روزگار نیز در حصول این امر بی تأثیر نبوده است و منوچهری هم که در همین محیط نشو و نما کرده است بدور از این مسائل نبوده است بطوریکه از فحوای سخن او بر می آید جابه جا و به علل مختلف که بعداً به آن اشاره خواهد شد، سخن خود را به سمت خودستایی سوق داده است بطوریکه از سخن وی رایحه فضل فروشی و مفاخره به مشام می رسد.

از جمله در وصف نوروز و در مدح خواجه ابوالحسن بن حسن می گوید:

گفته ام مدحتی، خوبتر از لعبتی سخت نکو حکمتی، چون حکم بومعاذ (۴)

در قصیده ای در مدح وزیر سلطان مسعود غزنوی خود را مردی فاضل می داند که سخنش همردیف اعشی و دعبل است و اگر مورد لطف و حمایت ممدوح قرار گیرد، در مدح او، دل بشار دارد و طبع این مقبل:

... نجیب خویش را گفتم سبکر الا با دستگیر مرد فاضل

... فرو اور بدرگاه وزیرم  
... خداوندا من این جا آمدم  
افاضل نزد تو یا زند هموار  
گرم مرزوق گردانی به خدمت  
...دها دایزد مرا در نظم شعرت  
دل بشار و طبع این مقبل (۵)

استفاده از اصطلاحات گوناگون علوم و استقبال و تضمین اشعار شعرای عربی زبان و ذکر اسامی شاعران پیش از خود، همه دلیل وسعت اطلاعات این شاعر بزرگ است. «خود شاعر از روی فخرگفته است که من بسی دیوان شعر تازیان دارم زیر» و این دعوی چنانکه از دیوان او بر می آید، هرگز گزافه نیست. آشنایی با ادبیات عرب در اشعارش هویدا است گاه در یک قصیده بیش از سی شاعر عرب را ردیف می کند و نام می برد و گاه در یک بیت از یک یا چند قصیده تازی سخن می گوید. در بیشتر موارد می کوشد خویشان را با شاعران عرب مقایسه کند و از این رو غالباً خود را مجبور می بیند مضامینی شبیه به معانی خاص ادبیات عرب در اشعار خویش بکار برد. اصراری که او در وصف اسب و شتر و یا در خطاب به غراب البین و طولول و دمن دارد از این ذوق عربی مایی او حکایت می کند. ذکر نام عرایس شعر عربی و خنیاگران تازی در اشعار او اتفاقی نیست و از این استیلا و نفوذ ادب عربی در روح او حکایت می کند. تبحر او در زبان عربی گاه او را به انتحال مضامین تازیان و امی دارد. از بس دیوان اشعار تازیانه را از برداشته است، مضامین آنها بی اختیار برزانش جاری می شده است. در این میان، بیه حکم آنچه از اشعار او بر می آید، به امروالقیس و اعشی و یونواس و متنبی علاقه مخصوص داشته است.

این عربی دانی است که زبان او بیش از حد لزوم درشت و دشوار و ناهموار جلوه می دهد درست است که این زبان حتی نزد شاعران معاصر او مانند فرخی و عنصری نیز چندان معمول نیست، اما در محیط زندگی شاعر، فهم آن آسان بوده

است. ادبیات عربی در آن زمان در محیط فرهنگی خراسان و عراق در اوج عظمت می درخشید. وزیران و رجال و امراء خراسان بیشترشان با آن آشنا بوده‌اند (۶). «در قصیده ای دیگر ضمن اشاره و تلمیح به داستان همد و سبا، فصاحت سخن خود را چون همد می داند و مروه و صفای خود را سپاس از ممدوح و بر مذاق شاعران عرب زبان سخن می راند.

...فصاحتهم چون همداست و همدم کجارسد به غایت سبای او  
 زشکر اوست مروه و صفای من زفضل اوست مروه و صفای او  
 طبیعت من است آگاه شعر من جمیله وشه (؟) طباطبای او  
 «اما صحا» به تازیت و من همی به پارسی کنم اما صحای او (۷)

در قصیده‌ای در وصف جشن مهرگان و مدح ابو حرب بختیار، خود را همچون اعشی، شاعر بزرگ عرب می داند و بیان می دارد که از آسمان بر دامن او قافیه می بارد.

... من گفته شعری مشتهر در تهیت و اندر ظنل سیف اصدق راست تر در فتح آن عمودیه چون من ترا مدحت کنم گویم که خود اعشی منظم این که اندر دامنم از چرخ بارد قافیه (۸) که اشاره است به قصیده ابوتمام در فتح عمودیه به شام به دست معتصم خلیفه عباسی در سال ۲۳۰ هـ. با این مطلع:

السيف اصدق انباء من الكتب في حده الحد بين الجد واللعب

و معتصم فرمود که سی هزار درهم به وی بدهند و... (۹)

در وصف نوروز و مدح ملک محمد قسری:

...طاووس مدیح عنصری خواند دراج ممط منوچهری

در مدح سلطان مسعود غزنوی، ضمن نکوهش حاسدان، خود و شعرش را می ستاید و بدان می بالد و از شاه می خواهد که قدر او را بداند. منوچهری اگر چه اندک عمر بود اما بسیار فضل بود، به همین علت محسود دیگران واقع می شد

علت این امر آن بود که علی رغم جوانیش در ردیف شاعران بزرگ دربار محسوب می شد و کوته نظران و حاسدان این امر را بر نمی تافتند. به رقیبش تذکر می دهد که رقیبان دیگر شعرم را امتحان کردند و قدرت شعری من را دیدند تو نیز شعرم را بیازمای تا شاعری من را باور کنی.

من ببنده راز رحمت کردی بزرگ، شاها

پاینده باد بخت، پاینده بختیاری  
 در خواستی تو شعرم، این امت زرادی  
 اینت کریم طبعی، اینت بزرگواری  
 اضعاف حرفهایی کز شعر من شنیدی

نیکیت باد و نعمت، شادیت و شاد خواری  
 شمری که توشنیدی، آن است سحر نیکو  
 آن است وزن شیرین، آن است لفظ جاری  
 آن کم که شاعر است او، او شاعران بدانند

خود باز باز دانند از مرغک شکاری  
 این جایگاه نتوان تزویر شعر کردن  
 افسوس کرد نتوان بر شیر مرغزاری  
 هستند جز تو این استاد شاعرانی

با لفظهای مایی، با طبعهای ناری  
 ایشان مرا تجارت کردند بی محابا  
 دیدند قدرت من، دیدند کامکاری  
 تو نیز تجرت کم ندادستبرد بینی

تا بر دهم به شعرت چون باد بر صحاری

از بهر آنکه شرم شه دید و خوشدل آمد  
 برخواست از تو غفلت، برخاست از تو زاری  
 من شرم پیش گویم، کان شاه را خوش آید  
 الفاظهای نیکو، ابیاتهای جاری  
 ... تا من در این دیارم، مدح کسی نگفتم  
 جز آفرین و مدحت شه را به حق گزاری  
 جز بر در شهشه بر درگهی نرفتم  
 نه بر در حجازی، نه بر در بخاری  
 خشم آمدت که خروبا من کند تکورلی  
 ای و بسحک اب دریا از من دریغ داری  
 ... بر من زلفت «ارجو» کان عزوناز باشد کز فر میر ماضی، بوده است باغضاری (۱۱)

او در درگاه مسعود مقام و منزلتی داشته است، لذا مورد رشک و حادت اطرافیانش بود و همین باعث می شد که گاهی بر رقیبان بتازد و خود را به از آنان داند. خود وی قصیده ای طولانی به این امر اشاره دارد. ظاهراً یکی از شاعران همزمانش به وی حسادت می ورزیده و وقتی از عهده محاجّه و جواب گویی شعر منوچهری بر نیامده است، به ازار او - می پردازد. لذا منوچهری دردمندانه شرح ما را به نظم می کشد. تبلور این جریان را در قصیده زیر می توان ملاحظه کرد.

حاسدان بر من حمد کردند و من فردم چنین

داد مظلومان بده ای عز میر مومنین

شیر نر تنها بود هر جا و خوکان جفت جفت

ما همه جفتیم و فردست ایزد جان آفرین

حاسدم بر من همی پیشی کند این زو خطاست

بفسرد چون بشکفت گل پیش ماه فروردین

حاسدم خواهد که او چون من همی گردد به فضل

هر که بیماری دق دارد، کجا گردد سمین

حاسدم گوید چرا بر من به یک گفتار من

گوژگشتی چون کمان و تیرگشتی در کمین (۱۲)

وقتی حاسدان او را به عیب جوانی متهم می کنند، وی در مقام پاسخ در می آید و جوانی را عیب و پیری را مایه فضلو کمال نمی شناسد و مثال می آورد که شعرش همانند آب گواراست و شعر حاسدان او ماء حمیم و آنجا که شعر چون آب گوارای او باشد شعر تاباب و آلوده دیگران خواستاری ندارد.

حاسدم گوید که ما پیریم تو برناتری

نیست با پیران به دانش مردم برناقرین

گریه پیری دانش بدگوهرا ن افزون شدی

روسیه تر نیستی هر روز ابلیس لعین

حاسدم گویند چرا خوانند کمتر شعر من

زان تو خوانند هر کس هم بنات و هم بنین

شعر من ماء و معین و شعر تو ماء حمیم

کس خورد ماء حمیمی چون بود ماء معین (۱۳)

حاسدانش به جاه و مقام او در دربار مسعود حسادت می ورزند و از اینکه شعر منوچهری باعث کساد بازار شعر آنان شده است زبان به اعتراض می گشایند اما منوچهری قاطعانه پاسخ می دهد که شعر آنان شعر نیست و شعر نگفتن آنان بمراتب بهتر است. شعر آنها، همانند جنینی ناقص است که باید به دور افکنده شود و سخن منوچهری است که خداداد است و بوی مشک ختن می دهد و در پایان

به رقیبان خود می گوید که شما امتحان کردید و نتوانستید همانند من بیاورید پس بهتراست که دست از عداوت و دشمنی بردارید و به فضل من اقرار آورید .

حاسدم گوید که شعر او بود تنها و بس

باز نشناسد کی بریط زچنگ رامتین

نه همه حکمت خدا اندر یکی شاعر نهاد

نه همه بویی بود در ناله های مشک چین

شاعری تشیب داند شاعری تشبیه و مدح

مطر بی فالوس داند مطر بی شکر توین

حاسدم گوید چرا در پیشگام مهتران

ما ذلیم و حقیر و تو امینی و مهین

قول او بر جهل او هم حجت است و هم دلیل

فضل من بر عقل من هم شاهد است و هم یمین

حاسدا تو شاعری نیز منم شاعرم

چون ترا شعر ضعیف است و مرا شعر سمین

شعر تو شعرت لیکن باطنش پر عیب و عار

کرم بسیاری بود در باطن درّ ثمین

شعر ناگفتن به از شعری که باشد نادرست

بچه نازدان به از شش ماهه افکندن جنین (۱۴)

او یقین دارد که شعرش بر شعر دیگران برتری دارد و دیگران در نزد او پایگاهی نازل دارند و این امر از عجز آنان در پاسخگویی به شعر منوچهری برمی آید و صریحاً اذعان می کند که در شعرگویی همآورد و همنشین او نیستند او به کثرت محفوظات خود اشاره می کند و اینکه انواع علوم را می داند . می گوید علم طب و علم دین و علم نحو را می داند ، در حالیکه مخالفان را نکوهش و سرزنش می کند که حتی القبا

و مقدمات علوم را هم نمی دانند و این امر تقریباً گونه ای از فخر مخفی در سخن او را شکل میدهد .

من تو را از خویشتن در باب شعر و شاعری

کمترین شاعر شناسم هذّه حق الیقین

میر فرمودت که رویک شعر او را کن جواب

بود سالی و نکردی ، تنگ باشد بیش از این

گر مرا فرموده بودی خسرو بنده نواز

بہتر از دیوان شعرت پاسخی کردم متین

لیکن اشعار تو را آنقدر و آن قیمت نبود

کاش بفرمودی جواب این خسرو شاعر گزین

گر تو ای نادان ندانی هر کس داند که تو

نیستی با من به گاه شعر گفتن همنشین

من بدانم علم دین و علم طب و علم نحو

تو ندانی دال و ذال وراء وزاء وسین و شین

من بسی دیوان شعر تازیان دارم زیر

تو ندانی خواند « لا هیی بصحنک فاصحین (۱۵)

منوچهری در شعر لغز شمع و مدح حکیم عنصری ، اسامی بیشتر شاعران عرب و غیر عرب و ... را یاد می کند که دلیل تسلط او بر علوم و آگاهی از حیات اجتماعی و علمی زمانش بوده است . لغز شمع او به تنهایی غرور علمی و تسلط و گستردگی فهم او را می رساند و شاید او با سرودن این قصیده قصد خودنمایی و خودستایی داشته است ، اصطلاحاتی که در این قصیده به کار برده است نیاز به شرح کامل و مستوفی دارد و همین امر باعث دیر فهم بودن بعضی از اشعار او شده است .

کو جریر کو فرزدق کو زهیر و کو لبید

روبه عجاج ودیک الجن و سیف و ذویزن

کو حطیبه، کوامیه، کو نصیب و کو کسیت

اخطل و بشار برد، آن شاعر اهل یمن

در خراسان: بو شعیب و بوذر آن ترک کئی

وان صبور پارسى وان رودکی چنگ زن

آن دو گـرگانی و دورازی دو ولوالجسی

سه سرخسی و سه کاندز سفد بوده متکن

ابن هانی، ابن رومی، ابن محتض، ابن بیض

دعبل و بروثیص و آن فاضل که بود اندر قرن

وان خجسته پنج شاعر کو، کجا بودندشان

عزّه و عفر و هندومیّه و لیلی سکن

وان دوامرو القیس و آن دو طرفه و دو نابه

وان دو حتان و سه اعشی و آن سه حماد و سه زن

از بخارا پنج پنج از سرو و پنج از بلخ باز

هفت نیشابوری و سه طوسی و سه بوالحسن

گو فراز آیند و شعر اوستادم بشنوند

تا غریزی روضه بیتند و طبیعی نثرن

تا بر آن آثار شعر خویشن گویند باز

نی بر آثار و دیار و رسم و اطلاق و دمن (۱۶)

منوچهری جوان در دیار مسعود با شاعران پیری از جمله عنصری روبرو می شود و

برای اینکه بتواند مقام خود را نگه دارد و کرسی خویش را از دست ندهد، باید به

طریقی، کمبودهای خود را جبران نماید و منوچهری در مقابل آنان، که پیری خود

را دلیل فضل و برتری می دانستند، به اظهار علم و اطلاع و آگاهی بر علوم مختلف تاکید داشت تا بلکه بتواند جوانی خود را به اظهار علم و دانش مزین نماید تا از رقیبان چیزی کم نداشته باشد و همین امر باعث شده که اصطلاحات و لغات مهجور عربی در شعر او بوجود آید و بر غرابت سخن و لهجه او بیفزاید.

... با نظم ابن رومی و با نثر اصمعی      با شرح ابن جنی و با نحو سیوی

با نکته مغنی و با دانش مطیع      با خاطر مبرد و اغراق نقطوی

با خط ابن مقله و با حکمت زهیر      با حفظ ابن معتر و با صحبت ابی (۱۷)

و نیز در مدح فضل بن محمد حسین چنین ادامه می دهد:

چو بو شعیب و خلیل و چو قیس و عمرو و کیت

به وزن و ذوق عروض و به نظم و نثروری

چو ابن رومی شاعر چو ابن مقله دبیر

چو ابن معتر نحوی چو اصمعی لغوی

... مدیح تو متنی به سر نیارد برد

نه بوتام و نه اعشی قیس و نه طهوی (۱۸)

در مدح روح الرّؤسا، ابو ربیع ابن ربیع، علی رغم اینکه خود را هم پایه شاعران

بزرگ عرب می داند، اما به عنوان فروتنی ممدوح را بالاتر از مدایح خود می داند.

... گر بنده جریر است حبیب است و صریح      در راه ثنا گفتن او گردد لنگ (۱۹)

در قصیده شکوائیه ای از رکود شعر و شاعری در زمانه خود شکایت دارد و اظهار

می دارد که باید بر این اوضاع گریست و کسانی که خود را بدروغ شاعر قلمداد کرده

اند نکوهش می کند و بر قحطی شاعران بزرگ و شعر عذب می نالد و از اینکه

گروهی ناشاعر بازار سخن را از رواج انداخته و آن را به هزل کشانده اند ناله سر

می دهد:

روزگاری پشیمان آمد ، بدین صنعت همی  
هم خزینه ، هم قیله ، هم ولایت ، هم لوی  
امروز القیس و لبید و اخطل و اعشی قیس  
شعر نیکو را به زرین سلسله پیش عزیزی  
ما همه بر نظم شعر و قافیه نوحه کنیم  
بر طلحه نوحه کردند و بر رسم بلی  
بنواس و بوحدادو بوملیک ، ابن البشیر  
نه بر اطلال و دیارونه و حوش و نه طبی  
آنکه گفته ست «اذنتا» آنکه گفت «الداهبین»  
آنکه گفت السیف اصدق آنکه گفت «ابلی الهوی»  
بوالعاد و بوالعباس و بوملیک و بوالمثل  
آنکه ازوالواج آمد آنکه آمد ازهری  
از حکیمان خراسان ، کو شهید رودکی  
بوشکور بلخی و بوالفتح بستی و مکنذی  
گو بیاید و ببینید این شریف ایام را  
تا کند هرگز شما را شاعری کردن کری  
روزگاری کان حکیمان و سخنگویان بدند  
بود هر یک را به شعر نغز گفتن اشتهی  
اندوین ایام ما بازار هزلت و فسوس  
کار بسویکر ربایی دارد و طنز جچی  
هر که را شعری بری یا مدحتی پیش آوری  
گوید این یکسر دروغ است ابتدا تا انتهی

گر مدیح و آفرین شاعران بودی دروغ  
شعر حسان بن ثابت کی شنیدی مصطفی  
بر لب و دندان آن شاعر که نامش نابغه  
کی دعا کردی رسول هاشمی خیر الوری  
شاعری عباس کرد و طلحه کرد و حمزه کرد  
جعفر و سعد و سعید و سیدام القری  
ور عطادادن به شعر شاعران بودی فسوس

احمد مرسل ندادی کعب را هدیه ردی (۲۰)  
منوچهری در قصیده دیگری که در مذمت جهان علی بن عمران سروده است خود  
را با شاعران بزرگ عرب مقایسه می کند و توجه ممدوح را به این جلب می کند که  
باید او را گرامی بدارد ، چرا که او شاعری شیرین زبان است و ...

... خریدار دارم بسی از تو من به  
خریدار من تاج عمرانیان است  
رئیس مرید علی محمد  
من ای دون چو بازی که زی تو شتابم  
من از منزل دور قصد تو کردم  
رسیدم به نزدیک تو شعرگویان  
به امید آن تا کنم خدمت تو  
شنیدم که اعشی به شهر یمن شد  
برو خواند شعری به الفاظ تازی  
یکی کاروان اشترگشن داشت  
سوی تاج عمرانیان هم بدینسان  
تو زان پادشاهی همی نیستی کم  
چرا خدمت تو کنم رایگانی  
تو خود خام تاج عمرانیانی  
کز ایزد بقا خواهمش جاودانی ...  
اگر چند از دست خود برپرانی  
چو قصد عراقی کند قیروانی ...  
چو نزدیک هارون صریح الغوانی  
رها کردم از محنت این جهان  
سوی هوده بن علی الیمانی  
به شیرین معانی و شیرین زبانی  
هر اشتر بسان کبھی کلانی ...  
بیامد منوچهری دامغانی  
از آن پادشاهی ببری بی گمانی

اگر کمتری تو از ایشان به نعمت  
به همت از ایشان فزونی تو دانی  
نه من نیز کمتر از آن شاعرانم  
به باب مدیح و به باب معانی  
و گر کمتر من از ایشان به معنی  
از آنان فزونم به شیرین زبانی (۲۱)

در پایان سخن می توان اینگونه نتیجه گرفت که منوچهری شاعری است که علیرغم زندگی کوتاهش با سرودن اشعاری نغز و لطیف که متأثر از محیطهای گوناگون زندگی او، از جمله دشتهای گسترده اطراف دامغان و کوههای سرسبز خطه شمال و محیط متنوع غزینن بوده است شعر خویش را در ادب فارسی جاودانه کرده است. او از زندگی دنیایی خود استفاده برده و چند روزه عیش زودگذر دنیا را آنگونه ترسیم نموده است که شاید بتوان گفت بعدها خیام در رباعیاتش آن را بروز داده است. اگر چه به سبب وفور اصطلاحات و اسامی عربی، گاهی سخنش غامض و پیچیده جلوه می کند اما همین امر نبوغ ذاتی و تسلط او را بر علوم متداول و رایج زمانش نشان می دهد و کاربرد اصطلاحات فراوان عربی حتی جزئی ترین مسائل آن از قبیل نوع شترها و گریه و زاری بر اطلال و دمن و ... بیانگر تسلط او بر علوم عربی است که باعث شده است او هنوز یکی از ستاره های درخشان علم و ادب این مرز و بوم باقی بماند.

پیوست:

- ۱- دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، ص ۲۲
- ۲- تحوّل شعر فارسی، زین العابدین موتمن، ص ۱۳۵
- ۳- ماخذ قبل، ص ۱۳۶
- ۴- ماخذ شماره ۱، ص ۲۰

- ۵- ماخذ قبل، ص ۵۷-۵۹
  - ۶- منوچهری، شاعر طبیعت عبدالحسین زرین کوب، مجله مهر، شماره ۶۵۵. ص ۵۰۳ و نیز با کاروان حله، ص ۵۴
  - ۷- ماخذ شماره (۱) ص ۸۵
  - ۸- ماخذ قبل ص ۹۵
  - ۹- ماخذ قبل ص ۲۵۸ (بخش تعلیقات)
  - ۱۰- ماخذ قبل، ص ۱۰۹
  - ۱۱- ماخذ قبل، ص ۱۰۲-۹۹
  - ۱۲- ماخذ قبل، ص ۷۹
  - ۱۳- ماخذ قبل
  - ۱۴- ماخذ قبل، ص ۸۰
  - ۱۵- ماخذ قبل، ص ۸۱-۸۰
  - ۱۶- ماخذ قبل، ص ۷۳
  - ۱۷- ماخذ قبل، ص ۱۱۳
  - ۱۸- ماخذ قبل، ص ۱۲۷ ۱۲۶
  - ۱۹- ماخذ قبل، ص ۱۸۵
  - ۲۰- ماخذ قبل، ص ۱۳۹
  - ۲۱- ماخذ قبل، ص ۱۱۸
- منابع و ماخذ:

- ۱- دبیر سیاقی، محمد، دیوان منوچهری دامغانی، چاپ پنجم. کتابفروشی زوار. تهران. ۱۳۶۳.
- ۲- زرین کوب، عبدالحسین. با کاروان حله. چاپ پنجم. انتشارات جاویدان. تهران. ۱۳۶۲.



- ۳- زرین کوب، عبدالحسین. شعر بی دروغ. شعر بی نقاب. چاپ سوم. انتشارات جاویدان. تهران. ۱۳۵۶
- ۴- زرین کوب، عبدالحسین. منوچهری شاعر طبیعت. مجله مهر. شماره ۶۶۵. سال ۱۳۱۳
- ۵- سجادی، سید جعفر، نقد تطبیقی ادبیات ایران و عرب. چاپ اول. شرکت مؤلفان و مترجمان ایران. تهران. ۱۳۶۹
- ۶- شبلی، نعمانی. شعر العجم. مترجم سید محمد تقی فخرداعی گیلانی. چاپ دوم. انتشارات دنیای کتاب. تهران ۱۳۶۳
- ۷- صفا، ذبیح الله. تاریخ ادبیات در ایران. چاپ هشتم. انتشارات فردوسی. تهران. ۱۳۶۸
- ۸- مؤتمن، زین العابدین. تحول شعر فارسی. چاپ دوم. انتشارات زرین. تهران. ۱۳۵۲

### تصویر در شعر منوچهری

پرنوش پژوهش

مقدمه:

در شعر منوچهری چند خصیصه بیش از شاعران دیگر وجود دارد.

- ۱- بی پروائی در استعمال بعضی از کلمات و ترکیبات که احتمالاً نه قبل از او و نه بعد از او کسی گفته است. مانند تشبیه قطره باران به شرر مرده فراز علم نار یا تشبیه قطره باران بر روی سوسن کوهی به شکل فلکی ثریا بر بالای آسمان و بسیاری تشبیهات دیگر.
- ۲- استعمال کلمات عربی مهجور که ظاهراً نیازی به آنها حس نمی شده است مانند قصیده ای به مطلع «غراباً مزین بیشتر زین نعینا که مهجور کردی مرا از عشیقاً»
- ۳- ذکر اسامی شعرا و اشاره به قصائد مشهور عربی که ظاهراً برای اظهار فضل و جبران این مطلب که مبادا جوانی او را برابر شعرای پیر و ورزیده عامل کمی و نقص او بدانند سروده است.
- ۴- غلبه لفظ بعضی در بعضی از قصایدش که البته منوچهری با استادی و تمسک به تشبیهات این امر را جبران می کند.
- ۵- شاعر بعضی از مضامین خمیریات خود را تکرار می کند که تقریباً در بعضی قصاید و مستمطات این مضامین با مختصر تفاوتی ذکر شده است.
- ۶- منوچهری به ابداع و تشبیهات بدیع و محسوس گاه عقلی و خیالی بسیار اهمیت می دهد ابتذال به سخن منوچهری راه ندارد.
- ۷- موسیقی دل انگیزی که در اشعار منوچهری وجود دارد نشان دهنده روح